

نیروی سوم و تداوم آن یعنی جامعه سوسیالیستها از اهمیت خاصی در تاریخ معاصر ایران برخوردارند و خلیل ملکی رهبر این جریان به عنوان ابداع کننده نظریه نیروی سوم و سوسیالیسم دموکراتیک در ایران شخصیتی است که هنوز آن طور که باید و شاید، دینش اداء نشده است! یادش گرامی باد

خلیل ملکی و جبهه ملی سوم: گفتگویی با حمید محامدی

ناصر مهاجر

دکتر حمید محامدی برای روشنفکران ایران چهره ای شناخته شده است. اما اندک شمارند آنهایی که می دانند این همراه و هم‌رزم دیرین خلیل ملکی و جامعه سوسیالیستهای ایران، در سالهای پر جنب و جوش ۱۳۳۳-۱۳۳۴ نماینده جامعه بود در جبهه ملی سوم ایران و از این رهگذر از شناخت کم مانندی برخوردار است نسبت به فرآیند پیدایش و فروکش «جبهه سوم». در سی و پنجمین سالگشت پیدایش جبهه ملی سوم و سی و سومین سالروز درگذشت خلیل ملکی، با حمید محامدی به گفتگو نشستیم، در برکلی کالیفرنیا به روز ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹.

ناصر مهاجر - می خواستم درباره خلیل ملکی و جبهه ملی سوم سوال کنم. پرسشهایی در این زمینه مطرح بوده و هست که درباره اش آگاهی زیادی در دسترس نیست!

حمید محامدی - عرض کنم خدمت شما، جبهه ملی سوم در اثر کار نکردن جبهه ملی دوم به وجود آمد. جبهه ملی دوم را یک عده افرادی تشکیل می دادند که می نشستند و برمی خاستند و کار زیادی نمی کردند. برنامه و هم چنین، ارتباط منظم، میان اعضاء و رهبری و ارتباط تشکیلاتی وسیع نداشتند. الهیار صالح بود دکتر کریم سنجایی بود دکتر غلامحسین صدیقی بود و دیگران که همه آدمهای پاکی بودند ولی جمماً متمر ثمر نبودند. مثلاً در تابستان ۱۳۴۲ که سازمان دانشجویان و کمیسیون تبلیغات با کمک کمیته بازار جبهه و در غیاب اعضاء هیأت اجرایی و شورا که در زندان بودند، تصمیم به تشکیل اجتماعی در میدان بهارستان راجع به انتخابات گرفتند، با وجود استقبالی که عموماً از این دعوت شد، دکتر سنجایی که یک روز قبل با بقیه اعضاء شورا به جز دو سه نفر، از زندان آزاد شده بود، به عنوان عضو هیأت اجرایی از صالح که ریاست هیأت اجرایی را به عهده داشت خواست تا از تشکیل این اجتماع جلوگیری کند. او هم یادداشتی خطاب به سازمان دانشجویان نوشت و دستور داد که از تشکیل این اجتماع صرفنظر کنند. البته اختلاف زیاد بود. بعد از کنگره سال ۱۳۴۱ باقر کاظمی را از ریاست شورا کنار گذاشتند. به جای او دکتر خلیل آذر را انتخاب کردند که از صالح و سنجایی حرف شنوی داشت. در همین زمان یعنی، تابستان ۱۳۴۲ دو نفر از موثرترین و فعالترین اعضاء رهبری، یعنی

دکتر غلامحسین صدیقی و محمد علی کشاورز صدر، هریک به دلیل خاص خودشان، عملاً کنار کشیدند. سازمان دانشجویان پس از لغو اجتماع بهارستان به طور غیر رسمی اعلام استقلال کرد و احزاب عضو جبهه، به خصوص حزب ملت ایران و به درجاتی حزب مردم ایران، با این سازمان اتحادی غیر رسمی تشکیل دادند. دکتر مصدق در تبعید بود، در احمد آباد، و در خانه خودش تحت نظر مأموران ساواک زندانی! از این وضعیت سخت ناراحت بود، و هم چنین از نتایج کنگره جبهه ملی که یک سال قبل از این تاریخ برگزار شد، ناراضی بود، به خصوص از این که اکثریت رهبری نگذاشتند سازمانهای دیگری که تشکیل یک جبهه وسیع ملی را موثر می دانستند، وارد جبهه شوند. مثلاً نهضت آزادی و جامعه سوسیالیستها را نمی پذیرفتند که فکر می کنم بزرگترین تشکلهای علمی اپوزیسیون بودند که آن زمان در ایران وجود داشت. صالح که ریاست کنگره را به عهده داشت، حتی حاضر نشد نامه و پیام جامعه سوسیالیستها را خطاب به کنگره، به آگاهی شرکت کنندگان برساند. البته سایر جریانهای جبهه ملی به جز حزب ملت ایران و سازمان دانشجویان چندان سازماندهی و تشکیلاتی نداشتند.

مهاجر - سوالی که همیشه وجود داشته این است که بر چه اصلی و بر اساس چه محاسباتی دکتر محمد علی خنجی و مسعود حجازی داخل شورای مرکزی جبهه ملی دوم شده بودند و افرادی مثل خلیل ملکی راهی به آن پیدا نکردند؟(۱).

محمادی - نمی گذاشتند. همانها و عناصر دیگری بودند که نمی گذاشتند.

مهاجر - سوال این است که چرا خنجی و حجازی را پذیرفته بودند و آنها را بر اعضای جامعه سوسیالیستها ترجیح داده بودند؟ به ویژه حجازی با آن سوابق ناسالم و آن خرابکاریها که پس از کودتای ۲۸ مرداد و بازداشت خلیل ملکی، در نیروی سوم کرد؟ این موضوع کم و بیش بر رهبران جبهه روشن بود نبود؟ می دانیم که دکتر مصدق هم از این مساله بی اطلاع نبود. همایون کاتوزیان در مقدمه ای که بر خاطرات سیاسی خلیل ملکی نوشته به این موضوع اشاره دارد و من با اجازه شما حرف او را بازگو می کنم:

«... در نامه یا در واقع در گزارش مفصلی که ملکی در سال ۱۳۴۱ برای دکتر مصدق نوشت با قاطعیت و بدون تردید و تزلزل ادعا شده است که این دو تن [خنجی و حجازی] مغرض - و حتی عامل دستگاه - بودند و مأموریت داشتند که با این روش حزب نیروی سوم را به اصطلاح از داخل منفجر کنند و با این سادگی و سهولت دستگاه را از شر یک سازمان منظم نهضت ملی خلاص کنند...» ص ۱۱۷ - البته کاتوزیان تصریح می کند که از نظر خلیل ملکی «خنجی ناآگاهانه آلت دست حجازی شده بود و آگاهانه غرض ورزی نمی کرده است» (ص ۱۱۹).

محمادی - آن زمان من در انگلیس بودم. وقتی این بیانیه به دست ما رسید مثل توپ صدا کرد. البته دو جناح یا سه جناح شدیداً با این مساله مخالفت کردند: یکی هیأت حاکمه، یکی حزب توده و یکی هم جبهه ملی آن وقت اروپا که گردانندگانش با حجازی رابطه داشتند.

آن چه در این بیانیه جلب نظر ما را می کرد و برای ما بچه های جامعه ارزش داشت و کوشش می کردیم به بقیه تفهیم و تبلیغ کنیم این بود که در آن روزها اولین باری بود که تحلیلی طبقاتی به این دقت از جامعه ایران می شد. دو سه ماه بعد من رفتم به ایران.

مهاجر - سوالم این بود که آیا شما و دوستانتان داخل جامعهٔ سوسیالیستها (چه در خارج و چه در داخل کشور) در این باره پرسش کردید که منظور از عناصر دستگاه حاکم در رهبری جبههٔ ملی چه کسانی هستند؟

محامدی - بلی در جبهه دوم کسانی بودند که با دستگاه حاکم ارتباط داشتند، مثلاً مسعود حجازی! که قبلاً صحبتش را کردیم. خنجی را می شود گذاشت کنار. حساب او از حساب حجازی جداست. دکتر محمد علی خنجی شخصی دانشمند و آزادیخواه بود. گمان نمی کنم اهل این گونه توطئه ها بوده است. بنا بر روایاتی، از خلیل ملکی دلخوری شخصی داشت و همین موجب جنبی اش شد. دیگرانی هم بودند که الان اسمشان یادم نیست. حتی گفته می شد که کسانی هم با تیمور بختیار رابطه دارند. وقتی دکتر مصدق در جریان مسائل قرار گرفته متوجه شد که بخشی از این مشکل به خاطر بی کفایتی تشکیلاتی برخی چهره هاست که نقش مهمی در رهبری جبهه پیدا کرده اند، ساختار تشکیلاتی هم که در اولین کنگره به تصویب رسیده بود نیازهای اولیه یک جبهه را تامین نمی کند این طرح به قول مهندس زیرک زاده بیشتر به اساسنامه یک حزب توتالیتر شباهت داشت و مصدق پیشنهاد کرد که جبهه از سازمانهای ملی و ترقی خواه - احزاب و سایر تشکلهای - به وجود بیاید و تشکیلاتی جبهه ای پیدا کند و نیازهای یک جنبش سیاسی را که تنها هدفش آزادی و استقلال ایران است تامین کند. به این ترتیب جبهه سوم پیدا شد!

مهاجر - گویا دکتر مصدق در جواب نامه ای به شعبهٔ جبههٔ ملی در اروپا نظر خود را راجع به تشکیلات جبهه گفته بود، به صراحت. رونوشت آن نامه را هم داریوش فروهر به شورای جبهه ملی ابلاغ کرد. بدین ترتیب شورای مرکزی جبهه ملی دوم پس از مکاتباتی با دکتر مصدق از نظر قطعی ایشان آگاه شد و دریافت که جبههٔ ملی باید تجمع احزاب باشد و نه افراد. در جریان این مکاتبات است که رهبری جبههٔ ملی دوم، استعفای خودش را تسلیم دکتر مصدق می کند و جبهه عملاً منحل می شود.

محامدی - بله، همین طور بود. ببینید هیأت موسس جبههٔ ملی سوم تشکیل شد، با نظارت و مشورت با دکتر مصدق، از احزاب و تشکلهایی که وجود داشت دعوت کرد و پس از آن کارش را شروع کرد.

مهاجر - ولی طول کشید تا به عنوان جبههٔ ملی سوم اعلام موجودیت بکنند؟

محامدی - بله، اوضاع خیلی بدی بود، تهاجم دستگاه دوباره شروع شده بود. مهندس مهدی بازرگان، آیت الله سید محمود طالقانی و دکتر یناله سجایی رهبران نهضت آزادی زندان بودند. از دوستان ما منوچهر صفا و عباس عاقلی زاده و حسین تحویلدار زندان بودند. تحویلدار را پیش از همه گرفته بودند. داستان جالبی دارد که خوب است برایتان بگویم. من در زندان بودم. در دهم فروردین ۱۳۳۴ دستگیر شدم. زیر بازجویی بودم. یادم نمی رود که نزدیک چهار صبح بود، سرهنگ مولوی که آن موقع رئیس سازمان امنیت تهران بود وارد اتاق بازجویی شد، با کت و پایپون، خیلی شیک! و گفت، "ناراحت نباش، تو اصلاً بی خودی این جا هستی، محامدی جان" و از این بازیها و بعد این که: "امروز دوستت را هم گرفتیم، تحویلدار را، پرسیدم: حسین تحویلدار

را برای چی گرفتید؟ گفت: ' به تو مربوط نیست. ناراحت نباش می خواست بمب پلاستیکی بسازد.' تحویلدار در زندان قصر بود. ۶ سال محکومش کردند ولی هرگز فرصت نشد این داستان را برای من تایید یا تکذیب کند. قضیه هر چه بود، در ارتباط با ملکی بود؛ ملکی خیلی عصبانی بود و کارهای زیر زمینی از این نوع را هم در دستور کار جامعه سوسیالیستها قرار داده بود. نکته ای که می خواهم در این جا بگویم این است که به عقیده من جامعه سوسیالیستها، در شکل گیری جنبش چریکی بی تأثیر نبود. کسانی از جمله، مصطفی شاعیان با جامعه سوسیالیستها رابطه ای نزدیک داشتند.

مهاجر - اگر اجازه بدید در مورد تأثیر جامعه سوسیالیستها بر جنبش چریکی بعداً صحبت کنیم. اما الان داشتید می گفتید که حسین تحویلدار و دیگران را در چه زمانی گرفتند. آیا این در فاصله میان انحلال جبهه دوم است و شکل گیری جبهه سوم؟

محامدی - بله در همان زمان است که ضرورت تشکیل جبهه ملی سوم را دکتر مصدق گوشزد کرد. از آن به بعد دکتر سنجابی و الهیار صالح و دکتر آخر و ... خودشان را کشیدند کنار و بهیچ وجه حاضر نبودند که همکاری بکنند با جبهه سوم. ما، یادم هست در جریان تشکیل جبهه ملی سوم رفتیم به ملاقات آقای کاظمی که مسؤول هیأت موسس جبهه ملی سوم بود. سازمان امنیت او را زیر نظر گرفته بود و دم در خانه اش مأمور گذاشته بودند.

مهاجر - این در اردیبهشت ۱۳۴۳ بود؟

محامدی - بله اردیبهشت ۴۳ بود و تا ۱۵ ماه بعد همه را می گیرند.

مهاجر - شما گفتید که بعد از انحلال جبهه دوم رفتید به ملاقات آقای کاظمی؟

محامدی - نه این قدم بعدی است. آن چه اتفاق افتاد این بود که اول نامه هایی بین احزاب، سازمان دانشجویان برخی دیگر، و دکتر مصدق رد و بدل شد!

توجه به این نامه نگاریها بسیار مهم است چون از همین طریق می فهمیم که دلایل مخالفت دکتر مصدق با ادامه فعالیت جبهه دوم چه بوده است. یکی از مهمترین این نامه ها، نامه دکتر مصدق است به دکتر شایگان که آن زمان در نیویورک بود و نگران اوضاع جبهه. من بخشی از این نامه را که منعکس کننده نظر دکتر مصدق است درباره ضرورت وجود احزاب و نه افراد به عنوان پایه های یک جبهه واقعی برایتان می خوانم. این نامه در صص ۲۸۴ - ۲۸۷ «تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران» تألیف سرهنگ غلامرضا نجفی منتشر شد:

«... اکنون قدری از جبهه ملی عرض می کنم که چون نخواست با نظریات بنده راجع به تجدید نظر در اساسنامه و آیین نامه موافقت کند، دست از کار کشید و جبهه منحل گردید. نظریات هم این بوده، اشخاص منفرد که در هیچ اجتماعی [تشکیلاتی] نیستند وارد جبهه نشوند و همچنین اشخاصی که در اجتماعات هستند همان اجتماعات، آنها را انتخاب کنند و در مملکت مشروطه از افراد کاری ساخته نیست، افراد را باید اجتماع خودشان انتخاب کند تا پشتیبان آنها باشد. انتخاب اعضای شورا که بعضی عضو اجتماعات بودند و اکثریشان در هیچ اجتماعی نبودند به دست کنگره ای که هر دو سال یکبار اگر تشکیل می شد سد بزرگی در راه پیشرفت جبهه ملی بود که احتیاج به کمک سازمانهای سیاسی و اجتماعات داشت و یک چنین انتخاباتی در

حکم انتخاباتی است که برای مجلسین می‌کنند و روح ملت از آن بی‌خبر است. با این فرق که نمایندگان شورای جبهه که روح اجتماعات از انتخابشان بی‌خبر است مسوول هیچ اجتماعی نبودند و چنین توضیح داده می‌شد که آنها مسوول کنگره هستند که هر دو سال یکبار باید در تهران تشکیل شود. خلاصه این که اعضای شورا نه مسوول بودند نه جمعیتی داشتند که پشتیبان آنها باشد و بعضی از اشخاص متفرد که وارد شورا شده بودند مقصودشان این بود که وقت خود را در یک اجتماع بگذرانند و برخی دیگر مأموریت داشتند که در کار جبهه نظارت کنند و گزارش خود را به جاهای لازم برسانند و به همین جهات بود که جبهه ملی توانست کوچکترین قدمی در راه مصالح مملکت بردارد...»

مهاجر - گفتید، که پس از اردیبهشت ۴۳ چه گام‌هایی برداشته شد؟ همایون کاتوزیان در مقدمه ی همان کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی نوشته (در ص ۶۵):

«مصدق که ناگزیر سررشته امور را از تبعیدگاه خود به دست گرفته بود، نیروهای نهضت ملی را تشویق کرد که جبهه ملی سوم را بنیاد کنند. در این کوششها هدایت متین دفتری و همچنین حمید محامدی (از طرف جامعه سوسیالیستها) نقش مهمی داشتند.»

محامدی - نه، دیگران هم بودند. مساله این است که بله من و هدایت با هم کار می‌کردیم چون درباره تحلیلی که ملکی نوشته بود هم عقیده بودیم.

مهاجر - داشتید از تشکیل جبهه ملی سوم می‌گفتید.

محامدی - بله جبهه ملی سوم از این سازمانها تشکیل شد: سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران که بخش عمده یی از دانشجویان سراسر کشور را در برمی گرفت به خصوص دانشگاه تهران، مشهد، شیراز و تبریز. البته ارتباط با شهرستانها بسیار سخت بود. هدایت متین دفتری که به عنوان نماینده اش انتخاب شده بود در جلسات شرکت می‌کرد؛ جامعه سوسیالیستها که تا زمانی که من گرفتار نشده بودم نماینده اش بودم؛ نهضت آزادی که نماینده اش عباس سمیعی بود؛ حزب مردم ایران که معروف به نخشبیون بودند و عبدالحسین راضی نماینده اش بود؛ حزب ملت ایران بود به رهبری فروهر منتها فروهر را به بهانه ای گرفتند که کار تشکیل جبهه ملی سوم را قلع کنند. فکر می‌کنم پس از او از طرف حزب آنها بهنام شرکت می‌کرد؛ و آیت اله انگجی نماینده روحانیون ملی بود که هیچ‌گاه در جلسات شرکت نکرد پشتیبان این قضیه هم آیت اله حاج سید رضا زنجانی بود که شخصیتی سیاسی و ملی بود و پافشاری می‌کرد که جبهه ملی سوم تشکیل شود و البته عضو هیأت موسس جبهه سوم هم بود. و بالاخره اساسنامه و آیین نامه یا نظر و مشورت تشکلهای فوق و دخالت دکتر مصدق توسط هیأت موسس تنظیم شد و در اطلاعیه ای جبهه ملی سوم اعلام موجودیت کرد.

مهاجر - کی؟

محامدی - چند ماه بعد از حادثه کاخ مرمر و قصد ترور شاه در تابستان ۱۳۴۴.

مهاجر - در این فاصله یعنی از انحلال جبهه دوم که باشد اردیبهشت ۴۳ تا اعلام موجودیت جبهه ملی سوم که باشد تیرماه ۴۴ یعنی یکسال و دو ماه، در این مدت چه می‌کردید؟

محامدی - ما هر هفته جلسه داشتیم که بیشتر منزل من تشکیل می شد در آن جلسات بحث می کردیم که چه بگوییم و چه نکنیم.

مهاجر - بحثها سر چه بود؟

محامدی - بیشتر بحثها بر سر مفاد اعلامیه ای بود که می خواستیم برای اعلام موجودیت بدهیم. پیش نویس اعلامیه را جامعه سوسیالیستها، یا در واقع ملکی تهیه کرد. اما قبل از تصویب آن، نهضت آزادی بر پیشنهادش پافشاری می کرد.

مهاجر - دقیقاً از چه اعلامیه ای صحبت می کنید؟

محامدی - از بیانیه ای که بعداً متن اصلاح شده اش به تصویب شورای مرکزی جبهه سوم رسید و منتشر شد و اعلام رسمی موجودیت جبهه ملی سوم محسوب می شود.

مهاجر - به امضای شورای مرکزی جبهه ملی سوم ایران در تیرماه ۱۳۴۴ که پس از انتشارش، همه را می گیرند؟

محامدی - بله - نهضت آزادی با اعلام موجودیت قبل از تصویب و تعیین تاکتیک مبارزه شدیداً مخالفت می کرد، بحثها ماهها طول کشید چون می خواستیم همه یکپارچه باشند، چون فکر می کنم دکتر مصدق هم گفته بود اکثریت - اقلیت نباشد بلکه توافق عمومی باشد در آن چیزی که اعلام می شود.

مهاجر - بحث سر چه بود؟ اختلاف سر چه بود؟

محامدی - اختلاف با نهضت آزادی در تاکتیک مبارزه بود. نهضت آزادی معتقد بود که جبهه ملی باید دست به یک مبارزه منفی بزند. مبارزه منفی اقتصادی بکنند. مثلاً می گفتند باید از مردم خواست بلیط بخت آزمایی نخرند. وضعیتی نبود که چنین چیزی را کسی گوش بدهد. و می خریدند، سه تا می خریدند به جای یکی. بحث ما هفت هشت ماهی طول کشید. خیلی اصرار داشتند بر این روش مبارزه و اصول آن را هم در یک سند ارائه کرده بودند که می خواستند تصویب کنیم. ما هم حرفهایشان را نمی پذیرفتیم. می خواستیم جبهه ملی سوم وارد یک مبارزه جدی شود و در مسائل سیاسی دخالت کند. نه این که از مردم بخواهد مثلاً غذا نخورید و فکر کند که اگر ملت رشید ایران ۲۴ ساعت غذا نخورد جنبش اوج می گیرد. نظر ما این بود که باید موجودیت خودمان را به یک جوری به اثبات برسانیم.

مهاجر - درباره نحوه برخورد به رژیم اختلافی نداشتید؟

محامدی - نه اختلافی نداشتیم.

مهاجر - اطلاعیه اعلام موجودیت جبهه ملی سوم، موجودیت رژیم را زیر سوال می کشد در حالی که تاکتیکی که نهضت آزادی پیشنهاد می کرد، مبنی بر برخورد به نسبت ملایمی به رژیم نبود؟

محامدی - می گفتند کار منفی نکنیم نوعی نافرمانی مدنی را پیشنهاد می کردند. بعد در همین حین و بیصص مرا گرفتند.

مهاجر - شما را در فروردین سال ۴۴ گرفتند. پس از کوشش نافرمان ترور شاه در کاخ مرمر و ربهطان دادند به گروه نیکخواه.

محامدی - بله، مسأله این بود که وقتی مرا گرفتند، بردند باغشاه. در آنجا کاغذی پیش رویم گذاشتند که در آن نوشته شده بود: غیر نظامیان حمید محامدی و پرویز نیکخواه به خاطر عضویت در جمعیت مال شریکی یعنی جمعیتی با مرام اشتراکی، و اقدام علیه امنیت کشور بازداشت می شوند. من اعتراض کردم و گفتم من هیچ وقت با نیکخواه همکاری سیاسی نکرده ام. ساواک این را می دانست اما رکن ۲ ارتش و دستگاه جاسوسی اینها به خاطر دوستی و رفت و آمدم با نیکخواه فکر کرده بود که من یا آن گروه همکاری دارم. در صورتی که دیدار من و نیکخواه و چند نفر دیگر دوستان مشترکمان جنبه سیاسی نداشت. هیچ وقت از مسائل سیاسی گروهبانان یا هم حرف نمی زدیم. آنها کار سیاسی خودشان را می کردند، من هم کار سیاسی خودم را. هرگز هم به هم نمی گفتیم چه می کنیم.

مهاجر - از اعلامیه موجودیت جبهه ملی سوم می گفتید!

محامدی - بله - سه ماه پس از دستگیری من بود که این اعلامیه در آمد پس از آن هم نامه سرگشاده جبهه سوم به اوتانت دبیر کل ملل متحد، همه دوستان را در روز ۲۷ مرداد ۴۴ گرفتند. متین دفتری را همان روز بازداشت آزاد کردند. درست همان وقتی که مرا آزاد کردند. من در نوشتن اعلام موجودیت دخالتی نداشتم.

مهاجر - ولی وقتی شما را گرفتند، کمابیش توافق این چند جریان حاصل شده بود.

محامدی - نخیر در زندان من از در آمدن این اعلامیه کاملاً بی خبر بودم. می خواهم تأکید کنم که پیش نویس این اعلامیه را ملکی نوشته بود او را هم گرفتند.

مهاجر - همین اعلام موجودیت جبهه را؟

محامدی - بله. نکته جالب این که علی رغم وجود این اطلاعیه، برخی اعضای جبهه دوم هنوز که هنوز است منکر تشکیل جبهه ملی سوم اند و می گویند چنین چیزی وجود نداشته. متین دفتری را زود آزاد کردند. طرفهای غروب آمد سراغ من. ناراحت بود که او را آزاد کرده اند در حالی که هنوز بقیه دوستان در بازداشتند. به خصوص خلیل ملکی را با چند نفر از اعضای جامعه سوسیالیستها! با آزاد کردن هدایت می خواستند این طور وانمود کنند که مثلاً او دیگران را لو داده که خوب چنین چیزی نبود و کسی باور نمی کرد.

مهاجر - در این اطلاعیه که به اسم جبهه ملی سوم در آمد و هم چنین در بیانیه جامعه سوسیالیستها، از آیت اله خمینی نام برده می شود. هر چند اطلاعیه جبهه ملی بکته خاصی درباره خمینی پیش نمی کشد و تنها به این بسنده می کند که بگوید: «مرجع تقلید شیعیان، حضرت آیت اله عظمی خمینی را بیشرمانه تبعید کرده اند».

محامدی - طبیعیه آن زمان مسأله خاصی به صورت امروز مطرح نبود.

مهاجر - در هر حال مسأله خمینی مطرح شده بود، در اطلاعیه جامعه سوسیالیستها، همان که درباره شرایط کنونی و مسائل جنبش ایران است و شما به درستی اشاره کردید که تحلیل طبقاتی از وضعیت ایران به دست می دهد. می خوانیم...

محمادی - این اطلاعیه طرفداران حجازی و خنجی را شدیداً عصبانی کرده بود. چون آنها عقیده داشتند که طرح کردن طبقاتی بودن جامعه ایران در آن شرایط مورد ندارد و تنها باید درباره خواسته های عمومی ملت حرف زد.

مهاجر - دقیق می گوئید اما من جنبه دیگری از آن اطلاعیه را مد نظر دارم. اطلاعیه می گوید: «... و هنگامی که بر اثر مقاومت شجاعانه روحانیون بار دیگر محیط مناسبی برای سربازگیری و بهره برداری برای جنبش و نیز تشکیل یک جبهه ضد دیکتاتوری به وجود می آید، رهبری به علت انحصار طلبی و نیز نداشتن شجاعت سکوت می کند و کمترین سخنی در تأیید این مبارزات نمی گوید؛ تا چه رسد به شرکت در آن...» بدین ترتیب تلویحاً گفته می شود که می بایست به همکاری با روحانیت پرداخت که بر اثر «مقاومت شجاعانه» شان محیط مناسب برای وحدت عمل در چهار چوب یک جبهه ضد دیکتاتوری به وجود آمده است. نسبت به این پیشنهاد چه واکنشی وجود داشت؟

محمادی - هر جریانی که ضد حکومت ایران بود، به خصوص اگر مردمی بود، مورد پشتیبانی قرار می گرفت. نه این که دنبالش بروند. حمایتش می کردند. و خمینی هم از آنجا که در ۱۵ خرداد شهادت زیادی به خرج داده بود از این قاعده مستثنی نبود. جامعه سوسیالیستها، وقتی مسئله خمینی را طرح کرد که خیلی از جریانها، در برابر سرکوبی این جریان سکوت کرده بودند و خود این عمل، کلی نتایج مثبت برای جامعه به همراه آورد، باید مساله را در چارچوب زمان و مکان قرار داد و...

مهاجر - حساسیتی نسبت به روحانیت وجود نداشت و این که دشمن دشمن تو دوست تو نیست؟

محمادی - نه. این طور برداشت نکنید. این طور حساب کنید که مذهب می توانست عامل عمده ای باشد...

مهاجر - این را می فهمم. ولی بحث در مورد روحانیت شیعه است و نیرویی که...

محمادی - نه! ارزیابی درست نداشتند.

مهاجر - بنابراین این در آن زمان حساسیتی نسبت به روحانیت نبود. البته بحث فقط بحث جامعه سوسیالیستها نیست. بحث درباره سطح آگاهی و سطح حساسیت یگانهای یک جنبش است نسبت به یک نیروی ارتجاعی.

محمادی - همین که تو بیایی اعتراض کنی علیه حکومت و پایش بایستی، در آن زمان، این یک نکته مثبتی بود...

مهاجر - تا این حد که می شد با عناصری مثل خمینی در حقیقت تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری داد؛ آن چنان که در «تحلیلی از شرایط کنونی و مسائل اصلی...» آمده؟

محمادی - این را دیگر نمی دانم. یعنی دقیقاً نمی دانم.

مهاجر - و این ناظر است بر درک جامعه سوسیالیستهای ایران و شخص خلیل ملکی از جنبش ۱۵ خرداد؛ ناظر است بر این که «جامعه» در کلیتش و خلیل ملکی به طور مشخص نسبت به جنبش ۱۵ خرداد موضع حمایتی داشتند. این جنبش از نظر خلیل ملکی و دوستانش،

یک جنبش ارتجاعی نیروهای عقب افتاده اجتماعی تلقی نمی شود؛ به عنوان یک جنبش مردمی تلقی می شود.

محمادی - بدون آگاهی از جنبه ارتجاعی آن.

مهاجر - و شاید هم به همین دلیل در کیفرخواستی که دادستانی کل ارتش در مورد خلیل ملکی صادر می کند، از همکاری او با برخی «سران خودکامه مذهبی» صحبت می شود. در مورد همکاری خلیل ملکی با سران مذهبی جای تردید است، اما آنها استناد می کنند به اطلاعیه هایی که در آن زمان از طرف جامعه سوسیالیستهای ایران در حمایت از ۱۵ خرداد صادر شده است.

محمادی - من فکر می کنم خلیل ملکی اصلاً شناخت دقیقی نسبت به جنبش ۱۵ خرداد نداشت. با نیروهای مذهبی هم میانه زیادی نداشت. چه می دانم شاید نزدیکی آل احمد با خلیل ملکی هم در این مورد بی تأثیر نبود.

مهاجر - به هر حال آن چه درباره آن حمایتی که شما می گوئید مهم است، این است که جامعه سوسیالیستها مقابله با دیکتاتوری را مد نظر داشت و محکوم کردن سرکوبی خیزش ۱۵ خرداد را.

محمادی - درست است.

مهاجر - اجازه بدهید برگردیم به حکایت جبهه سوم. در واقعیت تاریخی، پس از آن بار داری طولانی و پس از آن وضع حمل دشوار، جبهه سوم با بلزداشت عناصر موثرش سرزا از بین رفت!

محمادی - بله یعنی می آیند، همه را می گیرند غیر از اعضای جامعه سوسیالیستها و اعضای کمیته اجرایی سازمان دانشجویان جبهه ملی و بیژن جزئی که در این سازمان فعال بود. بقیه را یعنی عباس سمیعی نماینده نهضت آزادی و حسین راضی نماینده حزب مردم ایران و بهنام نماینده حزب ملت ایران را آزاد می کنند برخی از اعضای هیأت اجرایی جامعه (۲) را به دادگاه فرستادند و علی رغم این که آن زمان خلیل ملکی دیگر باز نشسته شده بود، ایشان را هم محاکمه کردند البته داریوش فروهر را هم با چند نفر از اعضای حزب ملت ایران محاکمه و محکوم کردند، هم چنین اعضای سازمان دانشجویان را (۳).

یک خاطره از خلیل ملکی

مهاجر - اگر اشتباه نکنم در آن زمان هیأتی از انگلستان به ایران می آید و باز اگر اشتباه نکنم خلیل ملکی و شما مذاکره ای داشتند؟

محمادی - بله. اما اشاره کنم که جامعه سوسیالیستهای اروپا در اعزام این هیأت به ایران نقش داشت. بله در آن زمان اشرف پهلوی یک کنفرانس بین المللی زنان ترتیب داده بود و از خیلی ها از جمله جناح چپ حزب کارگر هم دعوت کرده بود. و یکی از دوستان ملکی در بین الملل سوسیالیست به او خبر داده بود که چنین هیأتی در راه است و شما می توانید با یکی از اعضای آن صحبت کنید و مسائلی را مطرح کنید، ملکی هم آدم پراگماتیستی بود. انقلابی اصلاً نبود. اهل گفتگو بود و با همه حرف می زد، آن چه برایش مهم بود این بود که استقلال عمل خودش

را حفظ کند. حتی حاضر بود از طرف جامعه سوسیالیستها کسی وزیر شود به شرط آن که او بتواند حرف خودش را بزند نه این که به او تحمیل بشود و به او بگویند چه بگوید و چه نکند. یک آدم پراگماتیست این شکلی بود. یک مصلح این شکلی بود. با این خصوصیات از مذاکره استقبال کرد. روزی به من تلفن کرد و خواست با او به دین خانمی بروم که با این هیأت آمده بود و در هتل هیلتون مانده بود. وارد هتل هیلتون که شدیم وضعیت را غیر عادی دیدم. توی سرسرای هتل پر بود از مأمورین سازمان امنیت. با خلیل ملکی هم موضوع را در میان گذاشتم. گفتم وضعیت ناچور است، گفت مهم نیست. هرکاری می خواهند بکنند، بکنند. شما برسید این خانم کجاست. شماره اطاق را گرفتم، سوار آسانسور شدیم و اگر اشتباه نکنم طبقه چهاردهم پیاده شدیم. در زدیم، پس از چند لحظه خانم میان سالی در آستانه در پیدا شد. همان جا ایستاد بدون این که ما را به داخل اطاق دعوت کند و خواست که حرفمان را به او بگوییم. ملکی هم شروع کرد به حرف زدن. گفت شما که نماینده حزب کارگر انگلیس هستید باید بدانید که شاه دیکتاتور است. اشرف پهلوی فاسد است، مواد مخدر پخش می کند و خلاصه افشاگری مفصلی کرد به فارسی حرف می زد، به انگلیسی که کسی می دانست و به آلمانی که خوب بلد بود. از من هم می خواست که ترجمه کنم. خیلی تند حرفش را زد، آن خانم هم مثلاً گفت: بسیار خوب ما این ها را در نظر خواهیم گرفت.

با این که خنده ام گرفته بود در خود فرو رفته بودم. نه این که شک کرده باشم، ولی از این رفتار سر در نمی آوردم. به هر حال وظیفه را انجام دادیم و از هتل بیرون آمدیم. این را داشته باشید تا دوباره به آن برسیم. انگلیس که بودیم در مدرسه السنه شرقی و افریقایی دانشگاه لندن. با شخصی آشنا شدم که می خواست بیاید ایران. در آن زمان دیپلماتهای انگلیسی می باید یکسالی فارسی بخوانند تا به ایران بروند. هر روز از نه صبح تا پنج بعد ظهر؟ به اصطلاح کلاس زبان خارجی داشتند. اسمش را یادم رفته، مسن بود و ما در درسهایش به او کمک می کردیم و با ما دوست شده بود. ایران که آمد، با زن و بچه اش آمد سراغ ما. کمی بالاتر از خانه ما خانه ای اجاره کرده بود و ما را اغلب دعوت می کرد به منزلش. از جناح چپ حزب کارگر بود و دبیر دوم سفارت شده بود. همان شبی که مرا گرفتند تا ساعت دو سه بعد از نصف شب منزل آنها میهمان بودم. شش صبح بود که برای بازداشتن آمدند. یکی از اتهاماتی که رکن ۴ به من می زد این بود که: شما جاسوسید و با خارجی ها تماس دارید. چند مورد دیگر را هم اسم می بردند. یک جوان آلمانی که دوست خواهرم بود و چند فرنگی دیگر که با ما رفت و آمد داشتند. با نیکخواه اینها هم دوست بودیم.

فردای آن روز که از هتل هیلتون بازگشتیم، این دبیر دوم سفارت انگلیس آمد به سراغ من و پرسید دیروز کجا رفته بودید؟ با خلیل ملکی رفته بودید مک کال را ببینید؟ پرسیدم تو از کجا خبر داری؟ گفت: این خانم قابل اعتماد نیست. یک راپورت فرستاده به چه بلندی. عین سوار را هم فرستاده برای من و یک نسخه هم به دفتر اشرف پهلوی!

مهاجر - ماجرا مال کی است؟ تابستان یا بهار ۴۳؟

محامدی - گفتم خوب حالا مگر چه شده؟ گفت: خبر این دیدار و گفتگو به حکومت رسیده. تو کاره ای نیستی. چیزی از خودت نگفتی، بعضی چیزها را هم ترجمه نکردی ولی ملکی دچار مشکل خواهد شد. من بلافاصله تلفن کردم به ملکی و او را در جریان گذاشتم. گفت مهم نیست. ولی مهم بود چون یکی از دلایل محاکمه اش هم همین دیدار بود. نوار را البته رو نکردند چون به ضررشان بود.

مهاجر - پس از آزاد شدن از زندان هم توانستید ملکی را ببینید؟
محامدی - فقط پیش از این که بیایم به آمریکا، با آل احمد رفتیم زندان شهرداری به دیدنش. همان شبی که فردا صبحش داشتیم می آمدیم به آمریکا.

مهاجر - برای آزادی خلیل ملکی خیلی فعالیت بین المللی صورت می گیرد. همین حزب کارگر انگلیس به ویژه جناح چپش کلی تلاش می کنند.

محامدی - خوب بله. یکی از دلایلی هم اقتضای کاری همان خانم بود. اصلاً او را از حزب اخراج کردند. دیگر انتخابش نکردند. جزئیات ماجرا را کاتوزیان خوب می داند. داستانش در روزنامه ها هم چاپ شد.

مهاجر - ۷۲ نفر از اعضای جناح چپ حزب کارگر اعلامیه دادند در پاریس هم کمیته دفاع از زندانیان سیاسی ایران به ریاست ژان پل سارتر تشکیل شد. پس از این که از آمریکا بازگشتید دیگر خلیل ملکی را ندیدید، دیدید؟

محامدی - نه.

مهاجر - از خلیل ملکی چه چیزی بیشتر در ذهنتان مانده است؟

محامدی - خلیل ملکی آدم پراگماتیستی بود. معتقد بود که باید از هر فرصت سیاسی استفاده کرد بدون این که هیچ یک از اصولمان را زیر پا بگذاریم. می گفت ما انقلابی نیستیم و به نمونه دکتر مصدق استناد می کرد. می پرسید مصدق چه جوری به حکومت رسید؟ از یک شرایط مناسب که خودش در به وجود آوردن آن نقش مهمی داشت استفاده کرد و با برنامه ملی کردن نفت به نخست وزیری رسید در تمام مدت نخست وزیری هم سرسوزنی از اصول خودش عقب ننشست.

خلیل ملکی واقعاً به دکتر مصدق اعتقاد داشت. آدم مهربانی بود. انسان بود. اما از آن طرف آنقدر به او فحش می دادند که من همیشه تعجب می کردم که چه جوری اصلاً برایش مهم نیست. در این باره هرگز هم چیزی نمی گفت. آخر سر هم که افتاده بود زندان، با توده ای ها، با آن که بیشتر از همه به او فحش می دادند، کنار آمده بود. می گفت ائتلافی بکنم یا اعضای درخشان حزب توده، نه احسان طبری، بلکه با اعضای با اعتقاد حزب توده. این هم از پراگماتیست بودنش سرچشمه می گرفت. روح پراگماتیستی داشت، می گفت، باید ببینی چه چیزی عملی است. اگر بتوانی کاری بکنی، بدون این که حقه بزنی، باید بکنی. در دوره نخست وزیری امینی او را تأیید کرد. درخشش هم با صلاحدید ملکی وزیر فرهنگ شد. سخنرانی معروف درخشش در مجلس درباره نفت با مشورت و نظر ملکی بود.

مهاجر - نامه معروف ...

محامدی - می گفت موقعیت مهمی است. ملی شدن نفت دارد از بین می رود. دولت دارد قرار داد می بندد، لاقلاً یک صدای قوی مخالف پیدا بشود. صدای مخالفی که انعکاس داشته باشد. روی همین زمینه هم بود که مجله نبرد زندگی را در آورد. اول علم و زندگی بود، و در این مجله با همه در افتاد.

مهاجر - الان که شما نگاه می کنید فکر می کنید پراگماتیسم نوع خلیل ملکی درست بوده؟

محامدی - در آن زمان شاید. چرا نه؟ یعنی اگر واقعاً می توانست جلو برود. مشکل این بود که دو جناح با او مخالفت می کردند. یکی حزب توده بود و دیگری خود هیأت حاکمه. اگر می گذاشتند که برنامه اش را پیش ببرد الان شاید در موقعیت دیگری بودیم!

مهاجر - یعنی الان که نگاه می کنید ...

محامدی - بله. ما آنوقت ها این تاکتیک را قبول نداشتیم. فکر می کردیم کوتاهی می کند و باید انقلابی بود. باید حکومت را برانداخت و غیره. ولی حرف او درست بود چون ملت قدرتی نداشتند و در موقعیتی نبودند که بتوانند ...

مهاجر - پرسش این است که آیا پراگماتیسم نوع خلیل ملکی میراثی است که هم اینک می تواند مورد استفاده جنبش چپ ایران قرار بگیرد. آیا باید از هر فرصتی برای رسیدن به قدرت استفاده کرد. آیا باید با جناح معتدل قدرت همکاری کرد و وزیر داد؟

محامدی - نه امروزه در شرایط به خصوص. چون امروز چنین امکانی دیده نمی شود. در زمان شاه و پس از انقلاب سفید چنین موقعیتی به وجود آمد. مجموعه تضادی بود که شاه با هیأت حاکمه خودش در افتاده بود. عناصر جا افتاده و شناخته شده دیگر در موقعیتهای کلیدی قدرت نبودند، و عده ای سرکار آمده بودند که برنامه اصلاحات داشتند. از آن طرف هم چهره ملی بود که اگر می توانست وارد قضایا شود، نه این که به طور فردی با حکومت کنار بیاید، می توانست کارهایی انجام بدهد و فضای سیاسی را باز کند.

مهاجر - چرا پیام سیاسی خلیل ملکی بازتابی پیدا نکرد و حرکتی که او بنیاد گذاشت تداوم نیافت؟

محامدی - سوال خیلی مهمی است و نمی شود به راحتی به آن پاسخ داد. اما باید چند چیز را حتماً در نظر گرفت. یکیش حزب توده است که از همان سال ۱۳۲۶ که خلیل ملکی و مارکسیستهای مستقل از حزب توده جدا شدند، با او و جریان نیروی سوم و بعداً جامعه سوسیالیستها دشمنی پیشه کرد و با استفاده از همه امکانات مالی و تبلیغاتی اش علیه این جریان به تبلیغات پرداخت. دوم این که افراد کار کشته و با تجربه در میان عناصر اصلی جامعه سوسیالیستها وجود نداشتند. یک عده جوان روشنفکر بودند، با امکاناتی بسیار محدود. مهمترین مسأله شان هم این بود که در غیبت خلیل ملکی و زندان رفتنهای مرتب او روابطشان را حفظ کنند. پس از مرگ خلیل ملکی هم همین عده پراکنده شدند و با این که چهره های مهمی از دل این جریان بیرون آمدند، به دلایل مختلف نتوانستند یا نتوانستند جامعه سوسیالیستها را از نو

بسازند. اما یادتان باشد که هواداران فکری خلیل ملکی هم در شکل‌گیری جنبش چریکی نقش داشتند و هم در شکل‌گیری جبهه دموکراتیک ملی. البته در حد خودشان. مه‌اجر - برای حسن ختام. می‌خواهم شیرین‌ترین خاطره‌ای که از خلیل ملکی دارید را باز بگویند.

محامدی - عروسی دختر برادر ملکی بود. خیلی از دوستان خلیل ملکی و بیجه‌های جامعه سوسیالیست‌ها به این میهمانی دعوت داشتند. پس از شام که برنامه رقص شروع شد کنار خلیل ملکی نشسته بودم. سیروس ظاهیز و فروغ فرخ زاد که خیلی با هم دوست بودند و البته رابطه عاشقانه‌ای نداشتند، با هم می‌رقصیدند. خلیل ملکی رو به من کرد و گفت آقای محامدی، سیروس و فروغ خیلی بهم می‌آیند، به نظر شما به درد هم نمی‌خورند؟ زوج خوبی نمی‌شوند؟ من که تا اندازه‌ای به زندگی خصوصی هر دو آگاه بودم گفتم نخسیر. و او خیلی زود منظورم را فهمید و ساکت شد. بعد گفت دوستان خوبی هستند نه؟

یادداشت‌ها

۱- مسعود حجازی و محمد علی خنجی از اعضای حزب زحمتکشان ملت ایران - نیروی سوم بودند که همراه با چند نفر دیگر پس از کودتای ۲۸ مرداد از این تشکل جدا شدند. چند سال بعد حزب کوچکی به نام «حزب سوسیالیست ایران» تشکیل دادند که در واقع چند نفری بیش نبودند. هنگام تشکیل جبهه ملی دوم عضویت این حزب در جبهه پذیرفته شد و دکتر محمد علی خنجی و مسعود حجازی رهبران این گروه به عضویت شورای مرکزی جبهه ملی دوم در آمدند. این دو در فاصله کمی پس از تشکیل جبهه ملی دوم، با شعار «تشکیل حزب بزرگ»، حزب سوسیالیست را منحل نمودند. در این کار از همکاری و همفکری دکتر کریم سنجابی نیز برخوردار بودند. گرچه این شعار عده‌یی طرفدار پیدا کرد، احزاب جبهه ملی، بسیاری از فعالان جبهه با تغییر ماهیت جبهه به حزب واحد مخالف بودند. حزب سوسیالیست توانست شماری را به خود جلب کند و به شکلی که به «بانده» معروف شد، درون جبهه فعال شود. بر اثر این عمل، مسائل و هدفهای اصلی و برونی جبهه دوم، تحت الشعاع یک بحث درونی بی‌پایان و بیهوده یعنی «انحلال» و «تشکیل حزب بزرگ» قرار گرفت. در این رهگذر بانده حجازی توانست بخش عمده تشکیلات را قبضه کند و اکثریت نمایندگان کنگره‌ای را که در پاییز سال ۱۳۴۱ تشکیل شد، تحت تأثیر قرار دهد. فعالیت دیگر اعضای پیشین حزب سوسیالیست، جو سازی علیه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران و تهمت و افترا به شخص خلیل ملکی بود.

۲- اعضای هیأت اجرایی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران که همراه خلیل ملکی در دادگاه نظامی محکوم شدند عبارت بودند از علیچکان شانس، میرحسین سرشار و بالاخره رضا شاپان که بعد از بازداشت حمید محامدی جانشین او در شورای مرکزی جبهه سوم شده بود. از سایر اعضای هیأت اجرایی جامعه منوچهر صفا و عباس عاقلی زاده بیش از این به زندان افتاده و محکوم به سه سال زندان شده بودند و بقیه یا در مسافرت بودند و یا این که، به زعم ساواک، برای تفرقه و آلوده کردن اذهان که یکی از روشهای برخورد با مخالفان بود، بازداشت نشدند.

۳- اعضای کمیته اجرایی سازمان دانشجویان جبهه ملی که در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شدند عبارت بودند از متوجهر تقوی بیات، دانشجوی دانشکده کشاورزی؛ مصطفی ملاذ، دانشجوی دانشکده پزشکی؛ بهمن پورشریعی، دانشجوی دانشکده ادبیات؛ شیرین صوراسرافیل، دانشجوی پلی تکنیک تهران؛ کسرابی، دانشجوی دانشکده فنی؛ متوجهر محمدی سجاع، دانشجوی دانشکده حقوق؛ داریوش محقق زاده، دانشجوی دانشکده علوم؛ و نماینده دانشجویان دانشسرایعالی و سایر موسسات آموزش عالی که هر یک چند دانشکده را نمایندگی می کردند.

آثار خلیل ملکی

تالیفات :

- برخورد عقاید و آراء، مجموعه مقالاتی که ابتدا در روزنامه شاهد و بعد در روزنامه نیروی سوم منتشر شد، ۱۳۲۹.
- سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی، فروردین ۱۳۳۲.
- تکامل تاریخی سوسیالیسم: از خیال پرستی تا واقع بینی قرن نوزده و بیست.
- نیروی سوم چیست؟
- نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم، ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲.
- در برابر بزرگترین آزمایش تاریخ، مجموعه مقالات، تهران ماه ۱۳۳۰.
- ده سال پس از انشعاب، انشعابین سخن می گویند (با انورخامه ای)، ۱۳۳۶.
- نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی، (برگزیده مقالات)، به کوشش عبدالله برهان، تهران، ۱۳۳۷، نشر مرکز.
- خاطرات سیاسی، با مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان، تهران، پاییز ۱۳۶۰، انتشارات رواق.

ترجمه ها :

- نقش شخصیت در تاریخ نوشته پلخائف.
- فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی تألیف توماس سووه (Sauvet) .
- قهرمان در تاریخ تألیف سیدنی هوک.
- اردوگاه سوم و مسایل جهانی تألیف رامانوهارلوهیا.
- جهانی میان ترس و امید تألیف تیورمنده.
- دنیایی ممکن تألیف تیورمنده.
- مارکسیسم عصر ما تألیف ذیل مارتیه.
- کتاب سیاه گرسنگی تألیف خوزه دوکاسترو.
- انقلاب ناتمام تألیف ایزاک دوپچر.
- اردوگاه سوم و مسایل جهانی تألیف رامانو الوهیا.
- نوکران سوسیالیسم تألیف ادوارد پرو.